

ستایش: به نام کردگار

نوع ادبی: غنایی / قالب: شعر مثنوی / محتوا: تحمیدیه (حمد و ثنای خدا) / الهی‌نامه: عطار نیشابوری

توجه: واژه‌هایی که در واژه‌نامه کتاب درسی آمده‌اند، با ستاره مشخص و دقیقاً عین کتاب معنی شده‌اند.

۱. کردگار: آفریننده، خالق / ۲. افلاک*: ج فلک، آسمان‌ها [هفت افلاک: هفت آسمان، مجاز از همه هستی / کردگار هفت افلاک: خداوند] / ۳. پیدا کرد: پدید آورد، خلق کرد / ۴. کفی: به اندازه یک مشت، مجاز از مقدار اندک

۱. به نام کردگار هفت افلاک^۲ که پیدا کرد^۳ آدم از کفی^۴ خاک

معنی: [سخنم را] با نام خدایی که آفریننده هفت آسمان (کل هستی) است [آغاز می‌کنم]؛ [خدایی که] حضرت آدم (ع) (انسان) را از کمی خاک آفرید.

مفهوم: آغاز کارها با نام خدا / خداوند خالق آسمانها (هستی) و انسان است / خداوند انسان را از کمی خاک آفریده است.

آرایه: کلمات قافیه: افلاک و خاک / تلمیح: مصراع دوم اشاره به آفرینش حضرت آدم (انسان) از خاک دارد. / واج‌آرایی: صامت «ک» و مصوت «ا»

دستور: تعداد جمله‌ها: دو جمله / حذف: فعل «آغاز می‌کنم» از پایان مصراع اول به قرینه معنایی حذف شده است. / واژه دو تلفظی: کردگار

۱. فضل*: لطف، توجه، رحمت، احسان - که از خداوند می‌رسد. / ۲. رحمت: لطف و مهربانی / ۳. نظر در کار کسی کردن: توجه و عنایت کردن به او (کنایه))

۲. الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت^۲ یک نظر در کار ما کن^۳

معنی: خدایا بخشش و احسان خودت را یار و همراه ما قرار بده و از روی لطف و مهربانی به ما توجه کن.

مفهوم: طلب لطف و عنایت از خداوند

آرایه: کلمات قافیه: یار و کار / ردیف: ما کن / مراعات نظیر: فضل و رحمت / جناس ناقص: یار و کار / واج‌آرایی: صامت «ر»

دستور: تعداد جمله‌ها: سه جمله / نقش «الهی»: منادا / نقش «فضل»: مفعول / ترکیب وصفی: یک نظر / ترکیب‌های اضافی: فضل خود، یار ما، کار ما

۱. رزاق*: روزی‌دهنده / ۲. پیدا و پنهان: تضاد و مجاز از همه آفریده‌ها / ۳. خلاق: آفریدگار / ۴. دانا و نادان: تضاد و مجاز از همه انسان‌ها یا موجودات

۳. تویی رزاق^۱ هر پیدا و پنهان^۲ تویی خلاق^۳ هر دانا و نادان^۴

معنی: تو روزی‌دهنده همه مخلوقات و آفریننده همه موجودات (انسانها) هستی.

مفهوم: رزاق و خلاق بودن خداوند

آرایه و دستور: تکرار: تویی / تلمیح: اشاره به رزاقیت خدا در قرآن / مراعات نظیر: رزاق و خلاق / نقش دستوری «رزاق» و «خلاق»: مسند (تو: نهاد)

۱. زهی*: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. خوش، آفرین، شگفتا [شبه جمله: یک جمله است.] / ۲. گویا: گوینده، سخنگو / ۳. کام*: دهان / ۴. آشکار و نهان: تضاد و مجاز از همه وجود

۴. زهی^۱ گویا^۲ ز تو، کام^۳ و زبانم تویی هم آشکارا، هم نهان^۴

معنی: چه خوش است که دهان و زبانم از لطف تو گویا (سخنگو) شده است. تو همه وجود من هستی.

مفهوم: قدرت سخن گفتن انسان از خداست. / همه چیز انسان از خداست / خداوند بر همه چیز آگاه است.

آرایه: مراعات نظیر: گویا، کام و زبان / تکرار: تو / تلمیح: هر دو مصراع اشاره به آیات قرآن دارند.

دستور: حذف: حذف فعل به قرینه معنایی بعد از شبه جمله (زهی) و حذف فعل «است» از پایان مصراع اول به قرینه معنایی

۱. آبی: شوی، می‌شوی / ۲. حقیقت: حقیقتاً، به راستی / ۳. پرده برداشتن: آشکار کردن، جلوه‌گری (کنایه) /

۵. چو در وقت بهار آبی^۱ پدیدار حقیقت^۲، پرده برداری^۳ ز رخسار

معنی: وقتی در فصل بهار آشکار می‌شوی، به راستی که چهره خودت را نشان می‌دهی.

مفهوم: تجلی خداوند در پدیده‌های هستی / اوج جلوه خداوند در فصل بهار / زیبایی‌های بهار جلوه‌ای از زیبایی‌های خداست.

آرایه: تضاد: پدیدار و پرده / واج‌آرایی: صامت «ر»

دستور: تعداد جمله‌ها: دو جمله / نهاد دو جمله: تو (خداوند: محذوف است.) / نقش دستوری «پدیدار»: مسند / نقش دستوری «حقیقت»: قید

۱. فروغ*: روشنایی، پرتو / ۲. خاک: مجاز از زمین یا جهان / ۳. عجایب: ج عجیب، چیزهای شگفت‌انگیز / ۴. نقش‌ها: تصویرها، استعاره از گلها، گیاهان و زیباییهای جهان (عجایب نقش‌ها: نقشهای عجیب، ترکیب وصفی مقلوب) / ۵. سازی: می‌سازی (مضارع اخباری)

۶. فروغ^۱ رویت اندازی سوی خاک^۲ عجایب^۳ نقش‌ها^۴ سازی^۵ سوی خاک

معنی: نور چهره‌ات را بر زمین (جهان) می‌تابانی و تصویرهای شگفت‌انگیزی (گلها و گیاهان و دیگر زیبایی‌ها) را در زمین (جهان) به وجود می‌آوری. **مفهوم:** تجلی خداوند در پدیده‌های هستی / زیبایی‌های طبیعت جلوه‌ای از جمال خدا است.

آرایه: کلمات قافیه: اندازی و سازی / جناس: روی و سوی / استعاره: فروغ روی، استعاره مکنیه (روی مثل خورشید فروغ دارد.) / **دستور:** نقش دستوری «فروغ» و «نقش‌ها»: هر دو مفعول / نقش دستوری «ت»: مضاف‌الیه

۱. خندان بودن گل: شکفتن گل (کنایه) / ۲. از آن: به آن خاطر (مرجع ضمیر متصل «ش»، گل است.)

۷. گل از شوق تو خندان در بهار است^۱ از آتش^۲ رنگ‌های بی‌شمار است

معنی: گل به خاطر شوق و عشق تو در بهار شکوفا و خرم است و به همین دلیل او (آن) رنگ‌های بسیاری دارد.

مفهوم: اشتیاق پدیده‌ها به دیدار خالق / علت زیبایی پدیده‌ها عشق به خداست / تجلی جمال خدا در پدیده‌ها

آرایه: تشخیص: خندان بودن گل / مراعات نظیر: گل، بهار، رنگ - شوق و خندان / حسن تعلیل: خندان بودن و رنگارنگ بودن گل‌ها به خاطر اشتیاق دیدار خداوند است! (در درس ۳ خواهید خواند.) /

دستور: نقش «خندان»: مسند / نقش «ش»: متمم (از آن، برایش، رنگ‌های بی‌شمار وجود دارد.) (برخی‌ها مضاف‌الیه می‌دانند: از آن رنگ‌های بی‌شمار است)

۱. جان جان: اصل و حقیقت وجود

۸. هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی‌شک، جان جانی

معنی: من هر گونه که تو را وصف کنم، تو برتر و بالاتر از آن هستی و مطمئنم که بی‌تردید تو اصل هستی و وجود، هستی.

مفهوم: وصف‌ناپذیری خداوند / خداوند جوهر و ذات وجود و هستی است.

آرایه: جناس: آن و جان / تکرار: جان / تلمیح: مصراع اول به وصف‌ناپذیری خداوند اشاره دارد که در قرآن آمده است.

دستور: نقش دستوری «بیش از آن»: مسند / نقش دستوری «جان جان»: مسند / نقش دستوری «یقین» و «بی‌شک»: هر دو قید /

۱. دانی: می‌دانی (مضارع اخباری) / ۲. خواهی: بخواهی (مضارع التزامی)

۹. نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی تو دانی^۱ و تو دانی، آنچه خواهی^۲

معنی: خدایا! من هیچ نمی‌دانم (کاملاً ناآگاهم) و تو هر چه را که بخواهی، قطعاً می‌دانی!

مفهوم: خداوند دانای مطلق است / خدا از همه چیز آگاه و انسان ناآگاه است. / دانایی خدا و نادانی بشر /

آرایه: تکرار: نمی‌دانم، تو دانی / تلمیح: مصراع دوم اشاره به آیه قرآن دارد / تضاد: نمی‌دانم و دانی / واج آرایی: «ن»، «م»، «ا»، «ی»

دستور: تعداد جمله‌های بیت: شش جمله / نقش دستوری «الهی»: منادا / نقش دستوری «آنچه»: مفعول /

گروه‌های مهم املائی

فصل و رحمت - رزاق و فلاق - زهی و آخرین - فروغ و روشایی -

فصل ۱

ادبیات تعلیمی

تحلیل فصل و گونه‌شناسی

در این فصل، متن‌هایی را می‌خوانیم که در آنها شاعر یا نویسنده، خواسته است موضوع و مفهومی رفتاری، اخلاقی یا مسئله‌ای اجتماعی و پندآموز را به شیوه‌ی اندرز بازگو کند؛ برای این کار از داستان یا حکایت در قالب شعر و نثر بهره گرفته است؛ به این گونه آثار ادبی، «**ادبیات تعلیمی**» می‌گویند. اثر تعلیمی، اثری است که با هدف آموزش و تعلیم، موضوع‌هایی از حکمت، اخلاق، مذهب یا دانشی از معارف بشری را بیان می‌کند. آثار تعلیمی می‌توانند تخیلی - ادبی باشند تا مسئله‌ای را به صورت روایی یا نمایشی با جذابیت بیشتر ارائه دهند. از این گونه آثار ادبی، به ویژه در کتاب‌های درسی و ادبیات کودک و نوجوان بهره می‌گیرند. بسیاری از شاهکارهای ادبی (قابوس‌نامه، کلیله و دمنه، گلستان، بوستان، مثنوی معنوی و ...) و برخی آثار طنز، جنبه‌ی تعلیمی دارند.

درس یکم: چشمه

نوع ادبی: تعلیمی / قالب: مثنوی / محتوا: نکوهش غرور و خودخواهی / شاعر: نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

۱) چشمه: نماد انسان‌های مغرور و خودخواه / ۲) غلغله‌زن*: شور و غوغاکنان / ۳) چهره‌نما: ایهام دارد: ۱. کنایه از خودنما، جلوه‌گر. ۲. کنایه از صاف و زلال / ۴) تیزپا*: تندرو، تیزرو [کنایه]

۱. گشت یکی چشمه^۱ ز سنگی^۲ جدا / غلغله‌زن^۳، چهره‌نما^۴، تیزپا^۵

معنی: چشمه‌ای شور و غوغاکنان، زلال (جلوه‌کنان) و شتابان از سنگی جدا و جاری شد.

مفهوم: بیان چابکی و خودنمایی چشمه

آرایه: کلمات قافیه: جدا و تیزپا / مراعات نظیر: سنگ و چشمه / تشخیص: چشمه (در مصراع دوم و کل شعر) /

دستور: شیوه عادی بیت: چشمه‌ای غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا از سنگی جدا گشت. / نقش دستوری «جدا»: مسند / نقش دستوری واژه‌های مصراع دوم: هر سه واژه مصراع دوم قید هستند /

۱) کف بر دهان زدن: کف‌آلود بودن؛ (می‌تواند کنایه از سرمستی و نشاط باشد!) / ۲) صدف: پوسته سخت آهکی که نرم‌تنان داخل آن زندگی می‌کنند. نماد سفیدی و شفافیت / ۳) گاه چو تیری که رود بر هدف: مستقیم و با سرعت می‌رفت، کنایه

۲. که به دهان، بر زده کف^۱، چون صدف^۲ / گاه چو تیری که رود بر هدف^۳

معنی: گاهی کفی سفید همچون صدف، بر رویش قرار می‌گرفت و گاهی مثل تیری که به سمت هدف می‌رود، سریع و مستقیم پیش می‌رفت.

معنی ۲: گاهی مثل صدف، کف بر دهانش (رویش) ظاهر می‌شد و گاهی مثل تیری که به سمت هدف می‌رود، سریع و مستقیم پیش می‌رفت.

مفهوم: توصیف ظاهر، سرعت و شیوه حرکت چشمه.

آرایه و دستور: تشخیص: چشمه و صدف (به خاطر داشتن دهان) / جناس ناهمسان: هدف و صدف / مراعات نظیر: تیر و هدف؛ دهان و کف / تشبیه: کف به صدف و چشمه به تیر (البته بسیاری از دبیران معتقدند چشمه به صدف تشبیه شده است!) / حذف: فعل «بود» بعد از «برزده» به قرینه معنایی.

۱) معرکه*: میدان جنگ، جای نبرد [اینجا استعاره از جهان و طبیعت] / ۲) تاج سر بودن: مایه افتخار بودن (کنایه) / ۳) گلبن*: بوته یا درخت گل، به ویژه بوته گل سرخ

۳. گفت: درین معرکه^۱، یکتا منم / تاج^۲ سر گلبن^۳ و صحرا، منم

معنی: گفت: «من» در این میدان (طبیعت / دنیا) یگانه‌ام و مایه افتخار بوته گل و دشت هستم.

مفهوم: خودستایی و غرور چشمه

آرایه: تشبیه: چشمه به تاج سر / تشخیص: سر داشتن گلبن و صحرا / مراعات نظیر: سر و تاج؛ گلبن و صحرا /

دستور: مفعول فعل «گفت»: کل بیت (به جز «گفت») / نقش دستوری «یکتا» و «تاج»: هر دو مسند («م» در «منم» مخفف فعل اسنادی است.)

۱) بوسه زدن: ابراز محبت کردن، سپاسگزاری (کنایه) / ۲) دوش: شانه، کتف (سر و دوش: مجاز از کل وجود)

۴. چون بدوم، سبزه در آغوش من / بوسه زندا^۱ بر سر و بر دوش^۲ من

معنی: وقتی با سرعت حرکت می‌کنم، سبزه‌های اطرافم، من را غرق در بوسه می‌کنند و از من قدردانی می‌نمایند.

مفهوم: خودستایی، غرور

آرایه: تشخیص: بوسه زدن سبزه؛ سر و دوش داشتن چشمه / جناس: «سر» با «بر» و «در» / مراعات نظیر: آغوش، سر، دوش /

دستور: زمان و نوع فعل «بدوم و زندا»: مضارع اخباری (می‌دوم و می‌زندا) /

۱. مو: استعاره از موج / ۲. شکن*: پیچ و خم زلف(شکن از مو گشادن: کنایه از صاف و آرام شدن) / ۳. ماه: نماد زیبایی /

۵. چون بگشایم ز سر مو، شکن ۲ / ماه ببیند رخ خود را بـ من

معنی: وقتی پیچ و تاب گیسوان خود را باز می‌کنم. (صاف و زلال و آرام می‌شوم) ماه چهره زیبایش را در «من» می‌بیند!

مفهوم: زلالی چشمه؛ خودستایی و غرور چشمه.

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: رخ داشتن و دیدن ماه، مو داشتن چشمه / مراعات نظیر: سر، مو، رخ؛ مو و شکن /

دستور: نقش دستوری «شکن»: مفعول / نقش دستوری «خود»: مضاف الیه / شکل عادی مصراع اول: چون شکن ز سر مو بگشایم.

۱. خاک: مجاز از زمین / ۲. بدمد: بروید(می‌روید) / ۳. گهر: سنگ قیمتی، اینجا استعاره(مجاز) از گل و گیاه / ۴. تابناک: درخشان

۶. قطره باران، که در افتد به خاک ۱ / زو بدمد ۲ بس گهر ۳ تـ تابناک ۴

معنی: وقتی قطره(های) باران به زمین می‌افتد و از او (آن) گل‌ها و گیاهان زیبای زیادی می‌روید ... (موقوف المعانی)

مفهوم: بیان اهمیت قطره باران

۱. بر: کنار، آغوش / ۲. گریبان: یقه (سر به گریبان بردن: کنایه از شرمندگی؛ کنایه از گوشه‌گیری و سکوت!)

۷. در بر ۱ من، ره چو بـ پایان برد / از خجلی سر بـ گریبان ۲ برد

معنی: ... وقتی سفرش با قرار گرفتن در آغوش «من» تمام می‌شود، (به خاطر عظمت و زیبایی من!) خجالت‌زده می‌گردد و گوشه‌گیری و سکوت می‌کند!

مفهوم: خودستایی و غرور چشمه / شرمندگی قطره

آرایه: جناس: سر، بر، در / تشخیص: خجلی قطره / مراعات نظیر: بر، سر و گریبان

۱. حامل: حمل‌کننده، نگهدارنده / ۲. سرمایه: دارایی، استعاره از برف و باران / ۳. پیرایه*: زیور و زینت [استعاره از گل و گیاه و میوه] /

۸. ابر ز من، حامل ۱ سرمایه ۲ شد / باغ، ز من صاحب پیرایه ۳ شد

معنی: ابر از من دارای سرمایه (برف و باران) شد و باغ از من دارای زیور و زینت(گل و گیاه و میوه) گردید!

مفهوم: خودستایی و غرور

آرایه: تشخیص: سرمایه‌داری ابر؛ پیرایه‌بستن باغ / واژه‌آرایی(تکرار): من، شد /

دستور: نقش دستوری «حامل» و «صاحب»: هر دو مسند / هر دو جمله این بیت به شیوه عادی سروده شده‌اند و نیاز به مرتب کردن ندارند!

۱. گل: نماد زیبایی و لطافت / ۲. به: با / ۳. برازندگی*: شایستگی، لیاقت / ۴. پرتو: روشنائی، مجاز(استعاره) از لطف و تأثیر /

۹. گل ۱، به ۲ همه رنگ و برازندگی ۳ / می‌کند از پـرتو ۴ من زندگی

معنی: گل با همه زیبایی و شایستگی، به برکت روشنی وجود من زندگی می‌کند!

مفهوم: خودستایی و فخرفروشی

۱. بُن: ته، ریشه، اینجا یعنی زیر / ۲. نیلوفری*: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است. (استعاره) / ۳. همسری: برابری (کنایه) (کیست کند همسری؟: کسی نمی‌تواند برابری کند (استفهام انکاری))

۱۰. در بُن این پرده نیلوفری ۲ / کیست کند با چو منی همسری ۳؟

معنی: در زیر این آسمان لاجوردی(روی زمین) هیچ‌کس هم‌شأن و برابر من نیست!

مفهوم: خودستایی و فخرفروشی

۱. نمط*: روش، طریقه (زین نمط*: بدین ترتیب) / ۲. آن مست شده از غرور: منظور چشمه(مست شدن: کنایه از سرخوشی، از خود بی‌خود شدن -

مست شدن از غرور: به نهایت غرور رسیدن، کنایه) [آرایه تشخیص به خاطر نسبت دادن غرور و مستی به چشمه] / ۳. مبدأ: آغاز، سرچشمه /

۱۱. زین نمط ۱ آن مست شده ۲ از غرور / رفت و ز مبدأ ۳ چو کمی گشت دور

معنی: آن چشمه سرخوش از غرور این‌گونه(با غرور و سرمستی) رفت و وقتی کمی از سرچشمه دور شد ... (موقوف المعانی)

۱. بحر: دریا، نماد عظمت و هیبت / ۲. سهمگن: مخفف سهمگین، ترسناک / ۳. نادره*: بی‌همتا، شگفت‌آور /

۱۲. دید یکی بحر خروشنده‌ای سهمگنی^۲، نادره^۳ جوشنده‌ای

معنی: (چشمه در مقابل خود) دریایی خروشان و ترسناک و جوشنده‌ای بی‌همتا و شگفت‌آور (بسیار متلاطم) را دید.

مفهوم: توصیف عظمت، هیبت و ترسناکی دریا

آرایه: تشخیص: خروشیدن بحر / واج‌آرایی: صامت «ن»

دستور: نهاد فعل «دید»: محذوف (چشمه) / نقش دستوری «بحر»: مفعول / شکل عادی بیت: یک بحر خروشنده، سهمگین و جوشنده نادره‌ای را دید.

۱. فلک را کر کردن: کنایه از سردادن فریاد بسیار بلند / ۲. دیده: چشم (دیده سیه کردن: کنایه از خیره شدن، طمع کردن، ترسناک شدن؛ برخی

«خشمگین شدن» معنی کرده‌اند که درست به نظر نمی‌رسد!) / ۳. زهره: کیسه صفا (زهره‌در: زهره درنده، بسیار ترسناک، کنایه)

۱۳. نعره بر آورده، فلک کرده‌گر^۲ دیده^۲ سیه کرده، شده زهره‌در^۳

معنی: دریا فریاد بسیار بلندی سر داده بود که آسمان را کر کرده بود و با چشمان (نگاه) خیره خود، بسیار ترسناک و وحشت‌آفرین شده بود.

مفهوم: عظمت و شکوه و ترسناکی دریا

آرایه تشخیص: نعره زدن دریا، کر شدن فلک، چشم داشتن دریا / اغراق: زیاده‌روی در توصیف بلندی صدای دریا /

دستور: حذف: فعل «بود» بعد از «بر آورده، کر کرده، سیه کرده، شده» به قرینه معنایی.

۱. راست: درست، عیناً، (قید) / ۲. یله*: رها، آزاد (یله دادن*: تکیه دادن) /

۱۴. راست باده مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله^۲

معنی: (دریا) درست مثل زلزله‌ای بدن (امواج) ش را به ساحل تکیه داده بود. (منظور حرکت امواج دریا روی ساحل است!)

مفهوم: عظمت و شکوه دریا

آرایه و دستور: تشبیه: او (دریا) به زلزله / تشخیص: تن داشتن دریا و ساحل / تکرار: تن / حذف: فعل «بود» بعد از «داده» به قرینه معنایی

۱. وان: و آن / ۲. هنگامه*: غوغا، داد و فریاد، شلوغی /

۱۵. چشمه کوچک چو به آنجا رسید وان همه هنگامه^۲ دریا بدید

معنی: چشمه کوچک وقتی به آنجا رسید و آن همه شور و غوغای دریا را دید ... (موقوف‌المعانی)

آرایه: تشخیص: دیدن چشمه؛ هنگامه دریا // تضاد: چشمه و دریا (تضاد مفهومی) / برخی همکاران «دیدن هنگامه» را حس آمیزی گرفته‌اند!

دستور: ترکیب‌های وصفی: چشمه کوچک، آن‌جا، آن همه / زمان فعل «بدید»: ماضی ساده / نقش دستوری «هنگامه»: مفعول

۱. ورطه*: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / ۲. قدم در کشیدن: دوری کردن، رها شدن (کنایه) / ۳. برتر کشیدن: نجات دادن، رها شدن (کنایه)

۱۶. خواست گزان ورطه،^۱ قدم در کشد^۲ خویشتن از حادنه برتر کشد^۳

معنی: تصمیم گرفت که از آن مهلکه (گرفتاری) دوری کند و خود را از خطر نجات دهد. (فعل «خواست» اهمیت املائی دارد).

مفهوم: ترسیدن / به فکر عقب‌نشینی و نجات خود افتادن

۱. خیره*: سرگشته، حیران، فرומانده / ۲. خاموش ماند: ساکت شد، کنایه / ۳. شیرین سخنی: کنایه از خوش صحبتی / ۴. گوش ماند: گوش شد، سکوت

کرد و فقط گوش داد، کنایه (برخی از همکاران «گوش» را مجاز از انسان شنونده دانسته‌اند)

۱۷. لیک چنان خیره^۱ و خاموش ماند^۲ گز همه شیرین سخنی،^۳ گوش ماند^۴

معنی: اما چنان حیرت‌زده و ساکت شد که با وجود آن همه خوش‌سخنی و ادعا، فقط مشغول گوش کردن به صدای دریا شد.

مفهوم: حیرت و سکوت /

آرایه: تشخیص: حیرانی و خاموشی و شیرین‌سخنی چشمه / حس آمیزی: شیرین‌سخنی

دستور: نقش دستوری «چنان»: قید / نقش دستوری «خیره»: مسند / نقش دستوری «گوش»: مسند

بررسی ابیات کارگاه متن پژوهی

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش (سعدی)

تحلیل: هوش دار: آگاه باش، مراقب باش / گوش: مجاز از انسان سخن چین و جاسوس / جناس ناقص: هوش و گوش / تکرار: دیوار /

معنی: مراقب آنچه در پشت دیوار (پنهانی) می‌گویی باش؛ چون ممکن است انسان خبرچینی آنجا حضور داشته باشد.

مفهوم: احتیاط هنگام سخن گفتن

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرج آن جاست (سعدی)

تحلیل: سر: مجاز از قصد و فکر / تفرج: گردش، تفریح، تماشا / مراعات نظیر: باغ و بوستان / جناس: سر و هر / نوع «را»: متممی (برای ما) /

معنی: ما قصد رفتن به باغ و بوستان را نداریم؛ چون هر جا تو (معشوق) حضور داشته باشی تفریح و گردش نیز همانجاست!

مفهوم: سرخوشی و تفریح عاشق فقط در جایی است که معشوق حضور دارد.

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود (حافظ)

تحلیل: عالم: مجاز از مردم عالم / شور و شر: فتنه و آشوب و غوغا / نرگس: استعاره (مجاز) از چشم / جادو: جادوگر / استعاره مکنیه و تشخیص:

فتنه‌انگیز و جادوگر بودن چشم / اغراق: چشم معشوق باعث فتنه در جهان شده است! / واج‌آرایی: ؟

معنی: مردم دنیا از شور و غوغای عشق بی‌خبر بودند؛ چیزی که باعث شور و آشوب در جهان شد، چشمان فتنه‌انگیز تو بود!

مفهوم: جادوگری و شورانگیزی چشمان معشوق

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

تحلیل: قطره: نماد کوچکی و فروتنی / دریا: نماد عظمت / پهنای: وسعت، گستردگی / تضاد: قطره و دریا / تشخیص: خجلی قطره / مراعات نظیر:

قطره، دریا، باران، ابر /

معنی: قطره بارانی از ابری درون دریا افتاد و وقتی عظمت و گستردگی دریا را دید خجالت‌زده شد.

گر او هست حقاً که من نیستم که جایی که دریاست من کیستم؟

تحلیل: «من کیستم؟»: من کسی نیستم (استفهام انکاری) / حقاً: حقیقتاً، واقعاً، به راستی / جناس ناقص: کیستم و نیستم / تضاد: هست و نیست

معنی: یعنی با وجود دریای به این عظمت، من کسی به حساب نمی‌آیم و در واقع در مقایسه با او، من اصلاً وجود ندارم!

مفهوم: تواضع و فروتنی

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

تحلیل: حقارت: کوچکی، بی‌ارزشی (به چشم حقارت دیدن: کم ارزش شمردن، فروتنی کردن (کنایه)) / کنار: آغوش، بغل / به جان: با همه وجود، از صمیم

قلب (کنایه) / تشخیص: پرورش دادن صدف / تلمیح: بیت به اعتقاد قدما درباره نحوه تشکیل مروارید اشاره دارد.

معنی: وقتی تواضع کرد و خودش را کوچک به حساب آورد، صدف او را در آغوش گرفت و با تمام وجود پرورش داد (تا تبدیل به مروارید شد)

مفهوم: تواضع موجب سربلندی و کمال است.

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

تحلیل: بلندی یافتن: ارزشمند شدن (کنایه) / از آن: به آن علت / کاو: که او / پست شدن: کنایه از فروتنی / در نیستی کوفتن: فروتنی کردن، خود

را کوچک فرض کردن (کنایه و استعاره مکنیه) / هست شدن: بزرگ شدن، به حساب آمدن، وجود یافتن (کنایه) / تضاد: بلندی و پستی؛ نیستی و هست /

جناس: پست و هست / متناقض نما (پارادوکس): هر دو مصراع متناقض‌نما دارند. (پایه یازدهم خواهید خواند)

معنی: آن قطره به این دلیل به مقام بالا رسید که غرور را کنار گذاشت و فروتنی پیشه کرد تا بارزش شد و به حساب آمد.

مفهوم: فروتنی موجب سربلندی است

درس یکم: کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو من همسری؟

پاسخ: همسری در این بیت کنایه از «رقابت و برابری» است؛ ولی معنای امروزی آن زن و شوهری و ازدواج است.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

پاسخ: راست در این بیت به معنی «عیناً، دقیقاً و درست» است؛ اما امروزه در معنی سمت راست و سخن درست کاربرد دارد.

۲. بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا»

پاسخ: چشمه‌ای غلغله زن، چهره نما، تیز پا از سنگی جدا گشت.

نهاد / قید / متمم / مسند / فعل اسنادی

قلمرو ادبی

۱. هر یک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شکن ماه ببیند رخ خود را به من

استعاره: مو استعاره از موج / کنایه: شکن از مو گشادن؛ کنایه از صاف و آرام شدن / نماد: ماه نماد زیبایی / استعاره مکنیه و تشخیص: رخ داشتن و دیدن ماه، مو داشتن چشمه / مراعات نظیر: سر، مو، رخ؛ مو و شکن /

گاه به دهان بر زده کف چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

کنایه: گاه چو تیری که رود بر هدف؛ کنایه از: مستقیم و با سرعت می‌رفت / تشخیص: چشمه و صدف (به خاطر داشتن دهان) / جناس ناهمسان: هدف و صدف / مراعات نظیر: تیر و هدف؛ دهان و کف / تشبیه: کف به صدف و چشمه به تیر (البته بسیاری از دبیران معتقدند چشمه به صدف تشبیه شده است!)

۲. با توجه به شعر نیما، «چشمه» نماد چه کسانی است؟ نماد انسان‌های مغرور و خودخواه و خودستا

۳. آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی)، در کلام را «حس آمیزی» می‌گویند. نمونه:

«حرف‌هایم مثل یک تگه چمن روشن بود.»

در این نمونه، سپهری از «روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

نمونه‌ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید. لیک چنان خیره و خاموش ماند / کز همه شیرین‌سخنی گوش ماند

۴. هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت» و به معنای غیرحقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. «مجاز»، به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیرحقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیرحقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال: پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار تا نباشد در پس دیوار، گوش (سعدی)

همان‌طور که می‌دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سخن چین» تأکید دارد.

اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید:

ما را سرِ باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آن جاست (سعدی)

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود (حافظ)

در بیت اول، واژه «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه» است. در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه «نرگس» معنایی غیر حقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شبهت» میان آن دو است. به این نوع مجاز در اصطلاح ادبی، «استعاره» می‌گویند؛ در درس پنجم با آن بیشتر آشنا خواهد شد. در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

پاسخ: قطره باران که در افتد به خاک / زو بدمد بس گهر تابناک : خاک: مجاز از زمین - گهر: مجاز از سبزه و گل و گیاه

قلمرو فکری

۱. پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

پاسخ: با دیدن بزرگی و عظمت دریا به کوچکی خودش پی برد و غرور و خودستایی را کنار گذاشت و ساکت شد.

۲. معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره بر آورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

معنی: دریا فریاد بسیار بلندی سر داده بود که آسمان را کر کرده بود و با چشمان (نگاه) خیره خود، بسیار ترسناک و وحشت‌آفرین شده بود.

مفهوم: عظمت و شکوه و ترسناکی دریا

۳. سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| یکی قطره باران ز ابری چکید | خجل شد چو پهنای دریا بدید |
| که جایی که دریاست من کیستم؟ | گر او هست حقاً که من نیستم |
| چو خود را به چشم حقارت بدید | صدف در کنارش به جان پرورید |
| بلندی از آن یافت کاو پست شد | در نیستی کوفت تا هست شد |

پاسخ: «قطره» شعر سعدی درست نقطه مقابل «چشمه» شعر نیما قرار دارد. در شعر نیما چشمه نماد انسان‌های مغرور و خودشیفته و خودستا است؛ در حالی که در شعر سعدی قطره باران نماد افراد متواضع و فروتن است.

۴. دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید. آزاد

گروه‌های مهم املائی

غلغله‌زن و غوغاکنان - گلبن و صمرا - حامل سرمایه - صامب پیرایه - برآزندگی و لیاقت - نمط و طریقه - مبرأ و آغاز - بمر فروشنده -
سهمگن و ترسناک - نعره و فریاد - زهره‌در - یله و رها - ورطه و مهلکه - پهنای دریا - چشم حقارت

درس اول: گنج حکمت (پیرایهٔ خرد)

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

۱) پیرایه*: زیور و زینت / ۲) آبگیر: برکه، تالاب / ۳) حازم*: محتاط / ۴) عاجز: ناتوان، ضعیف / ۵) میعاد*: وعده، قرار؛ (میعاد نهادن*: قرار گذاشتن) / ۶) بشنوندند: شنیدند (ماضی ساده) / ۷) حزم: دوراندیشی، هوشیاری / ۸) دست برد*: هجوم و حمله [کنایه] (دست برد دیدن*: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن [کنایه]) / ۹) جافی*: ستمگر، ظالم / ۱۰) سبک: سریع، فوری / ۱۱) روی به کار آورد: شروع به کار کردن (کنایه) / ۱۲) در می آمد: خارج می شد، بیرون می رفت یا: داخل می شد. (ایهام دارد) / ۱۳) برفور: فوراً

در آبگیری سه ماهی بود: دو حازم^۳، یکی عاجز^۴. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد^۵ نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنوندند^۶؛ آنکه حزم^۷ زیادت داشت و بارها دست برد^۸ زمانه جافی^۹ را دیده بود، سبک^{۱۰} روی به کار آورد^{۱۱} و از آن جانب که آب در می آمد^{۱۲}، برفور^{۱۳} بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آبگیر محکم بستند.

معنی: در برکه ای سه ماهی وجود داشت: دو ماهی زیرک و محتاط و یک ماهی ضعیف و بی فکر! از روی اتفاق روزی دو شکارچی از کنار آن برکه عبور کردند و با یکدیگر قرار گذاشتند که دام و تور بیاورند و هر سه ماهی را شکار کنند. ماهی ها این گفت و گو را شنیدند؛ آن ماهی که هوشیارتر و محتاط تر بود و بارها مورد حمله روزگار ظالم قرار گرفته بود (تجربه زیادی داشت) بلافاصله شروع به چاره اندیشی نمود و از آن طرف که آب خارج می شد (داخل می شد!)، فوراً بیرون رفت. در این فاصله شکارچیان آمدند و هر دو طرف برکه را محکم بستند.

مفهوم: استفاده کردن از تجربیات / ستایش احتیاط و پیشگیری

آرایه: مراعات نظیر: یک، دو، سه - دام، صید، آبگیر، ماهی / سجع: حازم و عاجز / جناس ناقص: حازم و حزم / استعاره مکنیه و تشخیص: شنیدن و فکر کردن و ... ماهی ها، جافی بودن زمانه / تشبیه: خرد به پیرایه (زیور) /

دستور: نقش دستوری «سبک»: قید / نقش دستوری «برفور»: قید / حذف فعل: فعل «بود» بعد از حازم و عاجز به قرینه لفظی حذف شده است.

۱) پیرایه*: زیور و زینت («پیرایه خرد» اضافه تشبیهی) (از پیرایه خرد بی بهره نبودن: کنایه از عاقل بودن) / ۲) ذخیرت تجربت: ذخیره تجربه (اضافه تشبیهی) (از ذخیرت تجربت بی بهره نبودن: کنایه از تجربه داشتن) / ۳) فرجام: پایان / ۴) حیل: حيله، چاره / ۵) تدبیر: چاره اندیشی / ۶) بلا: گرفتاری / ۷) فایده بیشتر ندهد: سود زیادی ندارد / ۸) مکاید*: جمع مکیدت، مکرها، حيله ها / ۹) صواب: درست و صلاح / ۱۰) صورت شدن*: به نظر آمدن، تصور شدن / ۱۱) جان به سلامت برد: نجات یافت /

دیگری هم که از پیرایه خرد^۱ و ذخیرت تجربت^۲ بی بهره نبود، با خود گفت: «غفلت کردم و فرجام^۳ کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیل^۴ است. هر چند تدبیر^۵ در هنگام بلا^۶ فایده بیشتر ندهد!» با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید^۸ دشمن تأخیر صواب^۹ نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است.» پس خویشان مرده گرد و بر روی آب می رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد^{۱۰} که مرده است، بنداخت. به حیلت خویشان در جوی افکند و جان به سلامت برد^{۱۱}!

معنی: ماهی دوم هم که نسبتاً عاقل و باتجربه بود، به خودش گفت: «غفلت کردم و پایان کار افراد غافل خطرناک است و الان زمان حيله و چاره اندیشی است. هر چند چاره اندیشی هنگامی که گرفتاری پیش آمده باشد، فایده چندان ندارد، با این وجود انسان عاقل هیچ گاه از فایده های علم و دانش ناامید نمی شود و در دور نمودن حيله های دشمن درنگ را شایسته نمی بیند. الان هنگام پایداری و روز چاره اندیشی انسان های خردمند است. پس خودش را به مردن زد و (مثل ماهی های مرده) روی آب آمد و با حرکت آب، جابه جا می شد. شکارچی او را برداشت و چون تصور کرد مرده است، به گوشه ای انداخت و ماهی با حيله و تلاش، خودش را داخل جوی آب انداخت و نجات یافت.

مفهوم: نکوهش غفلت / ستایش علم و عقل و تجربه /

۱) غالب: چیره (غفلت بر احوال وی غالب بود: کنایه از این که بی‌خبر و غافل بود) / ۲) افعال: کارها، کردار (عجز در افعال وی ظاهر بود: کنایه از این که ناتوان و ضعیف بود) / ۳) مدهوش: حیرت‌زده، سرگشته / ۴) پای‌کشان: ناتوان و بلا تکلیف (کنایه) / ۵) چپ و راست: تضاد و مجاز از همه طرف / ۶) فراز و نشیب: بالا و پایین، پستی و بلندی (تضاد و مجاز از همه طرف) /

و آنکه غفلت بر احوال وی غالب^۱ و عجز در افعال^۲ وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش^۳ و پای‌کشان^۴، چپ و راست^۵ می‌رفت و در فراز و نشیب^۶ می‌دوید تا گرفتار شد.

معنی: ماهی سوم که بی‌خبری بر احوال او مسلط و ناتوانی در رفتارش آشکار بود، سرگشته و حیرت‌زده و بلا تکلیف به هر طرف می‌رفت و از پستی و بلندی به سرعت حرکت می‌کرد تا اینکه گرفتار دام شد.

مفهوم: عاقبت شوم غفلت و بی‌خیالی

دستور: حذف فعل: فعل «بود» بعد از غالب به قرینه لفظی حذف شده است. / نقش دستوری «حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان»: قید / نقش دستوری «چپ و راست»: قید /

پیام حکایت: نتیجه تیزهوشی و دوراندیشی و استفاده از علم و تجربه، سلامتی و پیروزی و عاقبت غفلت و تبلی و بی‌خیالی، شکست و نابودی است

گروه‌های مهم املائی

هز ۴ و مه‌ط - عاجز و ضعیف - میعار و وعده - هز ۴ زیارت - وقت هیلت - رفع ملایر - تأفیر، صواب - بیندافت - غفلت بر احوال وی غالب - عجز در افعال وی ظاهر - حیران و سرگردان و مدهوش - فراز و نشیب - هم‌آوا: هز ۴ و هضم - صواب و ثواب - غالب و قالب